

بگذار چنین کنیم

By: Amil Imani
Copyright@2003

بگذار بگذرد ای دوست،
چیزی از نمانها باقی نخواهد ماند،
بگذار نگاه سردم را
با آینه های سرد زمین پیوند دهم
بگذار میان هم باشیم!
بگذار تا لطافت دستهایمان
در مذاهب یکدیگر،
سرشار از غرور و محبت باشند!
بگذار نگاههایمان را،
در چهره یکدیگر،
خشی کنیم!
بگذار چنین کنیم!

چیزی از نمانها باقی نخواهد ماند،
چیزی در مقیاسهای پوچ
سبز نخواهد شد!
بگذار دیوانه وار
ریشه های تعصب را از میان برکنیم،
و در یک لحظه،
بادیه عشق را،
متشنج سازیم!

بگذار بگویم:

هیچ چیز ثابت نمی ماند
هیچ چیز تا ابدیت پیش نخواهد رفت،
و چشمان ما،
برای اوج گرفتن دانایی یک لحظه،
لغزشی دارد!
بگذار آینه ها را به مساوا قسمت کنیم،
می توانم بگویم:
این آخرین رویداد در تولد زندگیست
این آخرین نوید بشریست!
بگذار بگویم:

این تملق‌ها شیوه من نیست!
بگذار بگویم:
من باغ را فتح کردم، بی آنکه تو بدانی!
بگذار در باغم شریکت کنم!
بگذار گلی را در انحصار یکدیگر
شاد کنیم.

بگذار پرنده ای باشیم،
با دو چشم روشن و سبز،
به دنیا نظر اندازیم!
بگذار ایمان آوریم به پاکبها،
بگذار فرار کنیم از خاکبها!
بگذار گهواره شعرم را
از تصویر تو پر سازم!
بگذار برویم ...
چیزی مبهم در کنارت ایستاده ...

بگذار تسلیم شویم به یکدیگر
و بفهمیم درد و رنج همدیگر
بگذار چنین کنیم،
بگذار بسازیم ایرانی دیگر،
بگذار نوید دهیم به آینده ای بهتر
و والاتر!
بگذار دور شویم از ذلت
و نزدیک شویم به حجرت،
بگذار نور شویم
و بیدار کنیم یک ملت
بگذار چنین کنیم.